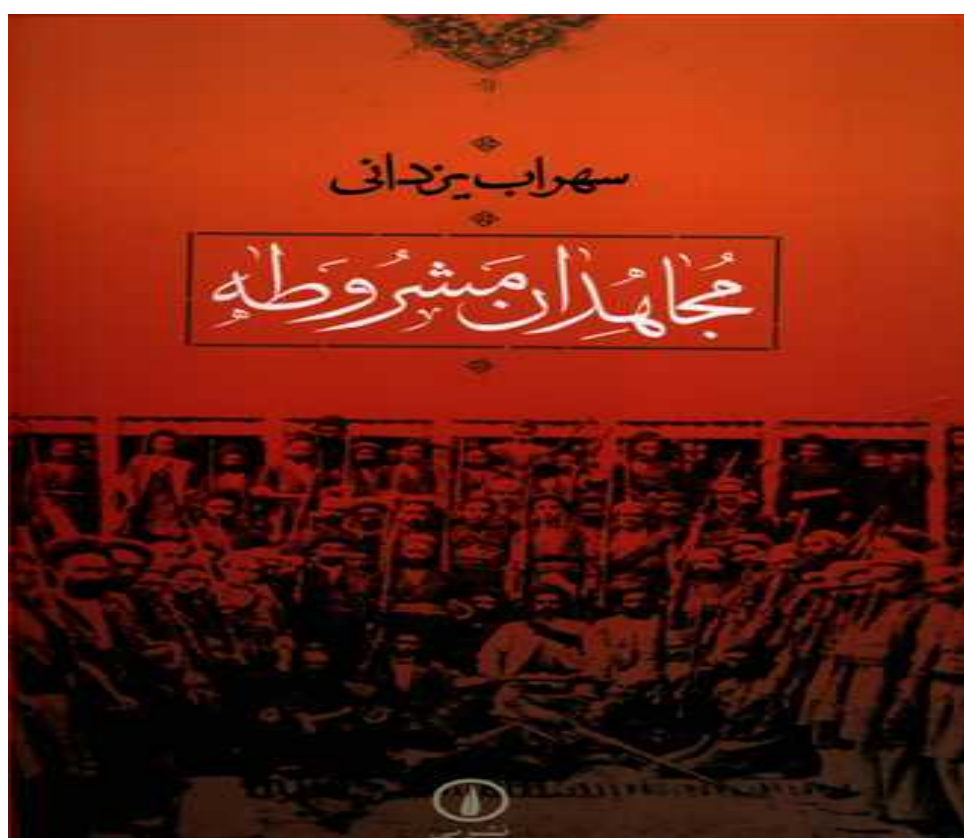


# وضعیت چندفرهنگی آذربایجان در دوران مشروطیت

- بازخوانی کتابی از سهراب یزدانی

میثم بادامچی



انقلاب مشروطیت (۱۹۱۱-۱۹۰۵م/ ۱۲۸۸-۱۲۸۴ش) یکی از بزرگترین رویدادهای سیاسی ایران در قرن بیستم است. این جنبش، شاهی را که با نیروی نظامی وابسته به حکومت تزاری روسیه بر مجلس تازه‌تأسیس تاخته و قانون اساسی را پایمال کرده بود، به زور اسلحه از تخت فرمانروایی برداشت و حاکم خردسالی را به جای او نشانده که قرار بود در چارچوب محدودیت‌های قانون مشروطه حکم براند.

در این مقاله، با تأمل و بازخوانی فقراتی از کتاب **مجاهدان مشروطه**، نوشته‌ی سهراب یزدانی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۸) استدلال خواهم کرد که انقلاب مشروطه یا مشروطیت ویژگی بسیار مهمی داشت که در مطالعات مشروطه و ایران‌شناسی معمولاً کمتر به آن توجه می‌شود؛ اینکه انقلابی متعلق به اواخر دوران امپراتوری‌ها و پیش از تشکیل دولت-ملت‌ها در ایران و عثمانی و قفقاز بود، و همین ویژگی آن را واجد نوعی چندفرهنگ‌گرایی و انعطاف‌پذیری می‌کرد که در دهه‌های بعد به تدریج تضعیف یا محو شد.

سهراب یزدانی مقدم استاد تاریخ دانشگاه تربیت معلم و فارغ‌التحصیل دوره‌ی دکترای تاریخ و جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه کیل در بریتانیا است. از میان دیگر آثار او می‌توان به **اجتماعیون عامیون** (۱۳۹۲)، نشر نی) و **صور اسرافیل؛ نامه‌ی آزادی** (۱۳۸۶، نشر نی) اشاره کرد.

بخش بزرگی از کتاب **مجاهدان مشروطه** به رویدادهای تبریز در دوران انقلاب مشروطه و «مجاهدان» این شهر و سرنوشت آنها اختصاص دارد زیرا به نظر نویسنده «مجاهدان در تبریز به صورت گونه‌ی اجتماعی مشخصی درآمدند»، گونه‌ای که به همان ترکیب در مناطق دیگر ایران شکل نگرفت. (ص. ۱۰) [1] بخش مهمی از این اثر، مانند دیگر آثار یزدانی، به بررسی عقاید و رفتارهای «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون» (سوسیال دموکرات‌ها)، به‌ویژه در آذربایجان ایران می‌پردازد.

از آثار یزدانی و تاریخ‌نگاری‌های مشابه در مورد مشروطیت می‌توان دریافت که یکی از عوامل خصومت (یا شاید خصومت بالقوه‌ی) کنونی میان هویت‌های قومی/ملی/دینی مختلف مرتبط با قفقاز و/یا مناطق اطراف آن، ضعیف شدن تدریجی گفتمان سوسیالیستی و چپ‌گرا در آن منطقه است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شتابی مضاعف گرفت. [2] در دورانی که انقلاب مشروطیت در ایران رخ می‌داد، احزاب چپ و کارگری از مهم‌ترین فراهم‌آوردندگان زمینه‌ی همکاری و مشارکت میان ترک‌ها و ارمنی‌ها و فارس‌ها بر سر مسائلی همچون حقوق کارگران و عدالت اجتماعی و مبارزه با استبداد سیاسی بودند. با این حال، با پایان یافتن دوره‌ی امپراتوری‌ها و تأسیس تدریجی دولت-ملت‌های مبتنی بر گفتار ناسیونالیستی تک-زبانی و احیاناً تک-قومیتی در منطقه، فرهنگ همبستگی مبتنی بر گفتمان چپ در قفقاز و مناطق اطراف آن تضعیف شد و ملی‌گرایی ترک‌گرا، ارمنی‌گرا، فارس‌گرا و روس‌گرا تقویت شد. این وضعیت همچنان ادامه دارد و به نظر نگارنده به نوبه‌ی خود بستر خصومت‌های قومیتی را فراهم کرده است.

### آذربایجان در آستانه‌ی مشروطیت

یزدانی می‌نویسد که آذربایجان در دوران سلطنت قاجار مهم‌ترین ایالت ایران به شمار می‌رفت. حکومت این منطقه در زمان سلطنت فتحعلی شاه به ولیعهد واگذار شده بود و این قاعده تا عصر مشروطیت پابرجا مانده بود. مرکز فرمانروایی ولیعهد، تبریز بود. تبریز در ابتدای قرن بیستم، پس از تهران، پرجمعیت‌ترین شهر

کشور بود. بنا بر یک تخمین ۲۰۰ هزار نفر، و بر اساس تخمین دیگری ۲۴۰ هزار نفر در آن شهر می‌زیستند. (صص. ۱۴-۱۳)

اهمیت تبریز تنها به علت جمعیت زیادش نبود. این شهر در اقتصاد ایران مرکزی معتبر به شمار می‌رفت. آذربایجان، به علت موقعیت جغرافیایی خود، رابطه‌ی اقتصادی گسترده‌ای با روسیه‌ی تزاری و عثمانی داشت و از طریق این دو امپراتوری به بازارهای اروپایی راه می‌یافت. دو راه تجاری عمده‌ی ایران، یکی شمال به جنوب و دیگری شرق به غرب، در تبریز به هم می‌رسیدند. (ص. ۱۵)

البته معماری شهر لزوماً به اندازه‌ی رونق اقتصادش برجسته نبود. مهدی‌قلی هدایت (مخبر السلطنه) در سال ۱۲۵۸ شمسی به تبریز پانهاد و در خاطراتش نوشت: «کوچه‌ها تنگ، [و] پیچ‌پیچ [است]. مدتی باید بین دو دیوار گلی عبور کرد تا شخصی به مرکز برسد.» (ص. ۱۳) [3]

جمعیت تبریز در شانزده کوی اصلی شهر پراکنده بودند. خانواده‌ی ستارخان (۱۲۹۳-۱۲۴۵ ش)، از مجاهدان نامدار، در محله‌ی امیرخیز زندگی می‌کردند. باقرخان (۱۲۹۵-۱۲۴۰ ش) ساکن محله‌ی خیابان بود. هر دو به عنوان مجاهد به حزب اجتماعیون اعتدالیون یا سوسیال دموکرات‌ها گرایش داشتند و از لوطی‌های شهر بودند. انقلاب مشروطه بدون استفاده از سلاح این دو ممکن نبود.

### سوسیالیسم، چسبی که منطقه‌ی چندملیتی قفقاز و ایران را به هم نزدیک می‌کرد

قفقاز، و به‌ویژه باکو، از مراکز اندیشه‌ها و کنش‌های سوسیالیستی بود. یزدانی می‌نویسد: «در سال‌های آغازین سده‌ی بیستم آهنگ پیشرفت صنعتی قفقاز کند شد... تولید نفت قفقاز [جمهوری آذربایجان کنونی] کاهش یافت و رکود اقتصادی این منطقه را فراگرفت. تعدادی از کارکنان بی‌کار شدند، دستمزد کارگران شاغل پایین آمد و ساعات کارشان بالا رفت. از سال ۱۹۰۱ موج جدید اعتصاب‌های کارگری برخاست. کارگران باکو در مارس ۱۹۰۳ اعتصاب خشونت‌باری به راه انداختند. اعتصاب بزرگ دیگری در دسامبر ۱۹۰۴ صنایع باکو را فلج کرد. این حرکت با پیروزی کارگران پایان یافت. کارگران ایرانی در هر دو اعتصاب با کارگران روسی و ارمنی و مسلمان دیگر [از منطقه‌ی قفقاز] همکاری می‌کردند.» (یزدانی صص. ۴۲-۴۱) [4]

البته در همان ایام بستر خصومت میان ترک‌ها و ارمنی‌ها در منطقه وجود داشت. کارگران مسلمان با خواسته‌های صنفی در اعتصابات باکو شرکت می‌کردند، اما به دلایل فرهنگی و قومی از فعالیت حزبی و احیاناً عضویت در حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه پرهیز داشتند. با این حال، سوسیالیست‌های قفقاز در مجموع رویکردی چندفرهنگی داشتند و به‌رغم خصومتی که کمتر از دو دهه‌ی بعد در زمان جنگ

جهانی اول به اوج خود رسید و به خونریزی شدید در دو طرف انجامید، تعداد اعضای ارمنی شعبه‌ی باکوی حزب سوسیال دموکرات چشمگیر بود.

«در اوضاع جدید اجتماعی، لوطی روزنه‌ی نجاتی در گروه تازه‌پای مجاهدان یافت. مجاهد، مانند او، عضو دارودسته‌ای بود؛ اسلحه به دست می‌گرفت؛ با کسانی چون انبارداران و محتکران و مأموران پیشین حکومتی می‌ستیزید؛ ... بنابراین، لوطی می‌توانست به مجاهدان بپیوندد و زندگی اجتماعی خود را، این بار به صورتی تازه، ادامه دهد.»

در سال ۱۹۰۳ چند روشنفکر مسلمان، از جمله سلطان مجید افندی‌اف و محمدامین رسول‌زاده، یک گروه مطالعه‌ی سیاسی در باکو تأسیس کردند. «این گروه در سال ۱۹۰۴ روزنامه‌ی همت را به زبان ترکی آذری در باکو منتشر کرد، با این هدف که کارگران مسلمان را با اندیشه‌های تجددخواهانه و آزادی‌طلبانه آشنا سازد.» (یزدانی، ص. ۴۲) پس از انتشار شش شماره پلیس تزاری این روزنامه را توقیف کرد، گرچه در همان سال گروه ناشر روزنامه «سازمان همت» را بنیان نهاد: «هدف این سازمان دستیابی به کارگران مسلمان، زدودن دشمنی خطرناک آنان با کارگران ارمنی، و بسیج آنها برای مبارزه با نظام تزاری بود. اندکی بعد مشهدی عزیزبگوف [عزیزی‌اوف] و نریمان نریمانف هم به سازمان همت پیوستند... هر دو... پس از زمانی کوتاه در زمره‌ی رهبران همت درآمدند.» (ص. ۴۲)

(نریمان نریمانف همان کسی است که در سال ۱۹۲۲ و پس از تشکیل شوروی، رئیس شورای ماوراء قفقاز شد و تا پایان عمرش در سال ۱۹۲۵، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه ماند.)

سوسیالیست‌هایی که در باکو آموزش می‌دیدند تأثیری چشمگیر در انقلاب مشروطه داشتند. بر اساس اسناد موجود در حدود اواخر سال ۱۹۰۵ «فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایرانیان» در باکو پایه‌گذاری شد. به گفته‌ی احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه، بعضی از بنیان‌گذاران آن عبارت بودند از نریمان نریمانف (که ذکرش رفت)، میرزا جعفر زنجانی (که اصالتاً اهل خوی در ایران بود)، حاجی خان، مشهدی محمدعلی‌خان، مشهدی اسماعیل میایی. [5]

### اجتماعیون عامیون یا سوسیال دموکرات‌ها

نام «اجتماعیون عامیون» برگردان «سوسیال دموکرات» است به فارسی، و بر همین اساس ما در این مقاله گاهی به جای اجتماعیون عامیون از اصطلاح «سوسیال دموکرات» استفاده کرده‌ایم. برنامه‌ی اجتماعیون-عامیون شبیه به برنامه‌ی «همت» بود و خواسته‌هایی همچون «تقسیم زمین‌های کشاورزی بین دهقانان، ۸

ساعت کار روزانه برای کارگران، آزادی زبان و مطبوعات، حق تشکیل اتحادیه‌های کارگری و برپایی اعتصاب» را دربرمی‌گرفت. (ص. ۴۵) [6]

مرکز حزب اجتماعیون عامیون (یا سوسیال دموکرات قدیم) باکو در قفقاز بود، ولی «شعبه‌های ایالتی در شهرهای تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، رشت و تفلیس» تشکیل شده بودند و این شعبه‌ها می‌توانستند شعبه‌های فرعی را به وجود بیاورند. حزب اجتماعیون فعالیت مسلحانه هم داشت: «هر شعبه هیئت مخفی فدایی برای انجام دادن عملیات مسلحانه در اختیار داشت.» یزدانی در ادامه توضیح می‌دهد که در فرقه یا حزب اجتماعیون عامیون، «از مسلمان معتقد گرفته تا پیروان لیبرالیسم سیاسی، طرفداران اصلاحات، و سیوسالیست‌ها برای مبارزه با استبداد حاکم بر ایران گرد آمده بودند... اصولی چون استبدادستیزی و طرفداری از عدالت اجتماعی و پشتیبانی از حقوق فرودستان بر ضمیر اجتماعیون نقش بسته بود.» (یزدانی، ص. ۴۶)

شخصیت و هویت ملی/قومی حیدرخان عمواغلی نماد بارز وضعیت چندفرهنگی آن دوره است که در دوره‌های بعدی به علت تشدید خصومت‌های ملی‌گرایانه دچار آسیب و در مواردی ناممکن شد. او ترکی آذری بود که در یکی از شهرهای ارمنستان کنونی زاده شده بود، در تفلیس در گرجستان درس خواند و در دوران مشروطیت در کنار فارس‌ها در برابر استبداد مبارزه کرد: «در اواخر سال ۱۹۰۵، به علت بسته شدن تأسیسات صنعتی قفقاز، جنگ ارامنه و مسلمانان، و فشار پلیس تزاری گروه‌هایی از ایرانیان به میهن‌شان بازگشتند. برخی از آنها کوشیدند تا شعبه‌های اجتماعیون را در ایران برپا کنند... احتمال می‌رود که نخستین گام مؤثر برای تشکیل شعبه‌ی اجتماعیون را حیدر تازی وردیف برداشته باشد، کسی که بعدها به [حیدر] عمواغلی شهرت یافت.» خانواده‌ی حیدر از آذربایجان به روسیه مهاجرت کرده و در شهر الکساندروپل (نام کنونی: گیومری) در ارمنستان اقامت گزیده بودند. عمواغلی در جوانی در موسسه‌ی پلی‌تکنیک تفلیس در رشته‌ی مهندسی برق درس خواند و همان‌جا با افکار سوسیالیستی آشنا شد. او در سال ۱۹۰۳ به ایران مهاجرت کرد و ابتدا در مشهد و سپس در تهران در کارخانه‌ی برق حاج حسین آقا امین‌الضرب مشغول به کار شد. در پایتخت او گروه مخفی و کوچک اجتماعیون عامیون را بنا نهاد که در مجالس خصوصی آن کسانی همچون ملک‌المتکلمین (از خطبای مشهور مشروطیت که به دست محمدعلی‌شاه به قتل رسید) و سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی (از واعظ دوران مشروطه و پدر محمدعلی جمال‌زاده، داستان‌نویس معروف) عضویت داشتند.

علاوه بر تهران شعبه‌هایی از حزب اجتماعیون در مشهد، رشت، انزلی، اصفهان، خوی و البته تبریز تشکیل شد. این شعبه‌ها اغلب می‌کوشیدند متناسب با فضای ایران و در مقایسه با باکو چهره‌ی میان‌روتتری در سوسیالیسم از خود نشان دهند. در میان بنیان‌گذاران شعبه‌ی تبریز چنین کسانی دیده می‌شدند: کربلایی علی مسیو، حاج رسول صدقیانی، میرزا محمدعلی تربیت. علی مسیو که امروز یکی از نخستین فعالان

تاریخ جنبش کارگری ایران محسوب می‌شود، در آن گروه مقامی برجسته داشت. مجلس خصوصی فرقه‌ی سوسیال دموکرات در تبریز «مرکز غیبی» نام گرفت و در دوران مشروطیت (۱۲۸۸-۱۲۸۴) بسیار پرآوازه شد. این گروه البته مخفیانه فعالیت می‌کرد. سهرابی می‌گوید اعتقاد سوسیالیستی در تبریز در مسائلی مثل اصلاح ارضی ملایم‌تر از شعبه‌ی باکو بود، و در عوض آنها بیشتر بر نابودی استبداد، برپایی حکومت مشروطه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور متمرکز بودند. (سهرابی، ص. ۵۰-۴۷)

به بیان دیگر: «همه‌ی گروه‌هایی [در ایران] که بر خود نام اجتماع‌یون عامیون نهاده بودند، ارتباط منظم سازمانی یا فکری با اجتماع‌یون باکو یا همت نداشتند. با همه‌ی اینها، پیدایش اجتماع‌یون در قفقاز و ایران، نتیجه‌ای مهم برای جنبش آزادی ایران به بار آورد: هنگامی که طوفان انقلاب [مشروطیت] در رسید، گروه‌های سیاسی سازمان‌یافته‌ای وجود داشتند که رویدادهای انقلابی روسیه را [که در نهایت به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ منجر شد] دیده بودند یا از آن نمونه برمی‌گرفتند. روابطی در دو سوی مرز بین آزادی‌خواهان پدید آمده بود. این گروه‌ها آموخته بودند که انقلاب پدیده‌ای است قهرآمیز و در خلال آن، نیروهای کهن اجتماعی برای حفظ موقعیت خود از هر ابزاری بهره می‌گیرند. اجتماع‌یون می‌خواستند مبارزه با نظام خودکامه و نیروهای ضد انقلابی را پیش ببرند. برای چنین کاری، آنان باید مردم را برای پیکار با نیروهای استبدادخواه مسلح می‌ساختند.» (یزدانی، ص. ۵۱)

یزدانی البته در مصاحبه‌ای جداگانه تأکید می‌کند که آشنایی اجتماع‌یون-اعتدالیون با اندیشه‌های نظری چپ اندک بود و عمق چندانی نداشت: «آن‌ها سازمانی عمل‌گرا تشکیل دادند و خود را درگیر مسائل نظری نکردند. برخلاف آنچه از اعضای هر حزب سیاسی می‌توان انتظار داشت، اندیشه‌ی اجتماع‌یون بدون هماهنگی و یکپارچگی کلی بود. اگر به شعبه‌ی اجتماع‌یون تهران نگاه کنیم، در آن هم امثال حکیم‌الملک و حسین‌قلی خان نواب را می‌بینیم که بیش از مشروطیتی لیبرال نمی‌خواستند، هم حیدرخان [عمواوغلی] را می‌بینیم که در محیط قفقاز با اندیشه‌ها و جنبش سوسیالیستی آشنا شده بود. اما او شخصیتی اهل قلم نبود و در زمینه‌ی پخش اندیشه‌ی سوسیالیستی کاری انجام نداد. از سوی دیگر، علی‌اکبر دهخدا، که او هم عضو اجتماع‌یون تهران بود، مقاله‌ای مفصل درباره‌ی لزوم تقسیم زمین میان دهقانان نوشت که در هفته‌نامه‌ی «صوراسرافیل» منتشر شد، و این مقاله رنگ سوسیالیستی داشت.» (بنگرید به گفت‌وگوی تاریخ ایرانی با سهراب یزدانی، «تقی‌زاده نماینده‌ی اجتماع‌یون عامیون نبود»، ۱۱ مهر ۱۳۹۱)

با این حال، می‌توان افراد متمایل به این حزب را به معنایی کلی چپ‌گرا دانست. در بسیاری از کشورهای جهان هم چه بسا بخشی از اعضا و فعالان احزاب با مبانی نظری اندیشه‌ی چپ آشنایی عمیقی ندارند اما می‌توان آنها را به معنایی کلی چپ‌گرا دانست.

## استقلال نسبی انجمن ایالتی تبریز و تأسیس «مجاهدین»

از دیگر نکاتی که نشان می‌دهد انقلاب مشروطه در وضعیت پیشادولت‌ملت‌سازی در ایران رخ داد، استقلال نسبی انجمن ایالتی تبریز بود که حتی قابل مقایسه با استقلال انجمن‌های ایالتی سایر شهرها نبود. سابقه‌ی تأسیس انجمن ولایتی تبریز چنین بود: «مظفرالدین شاه در چهارم مهر ۱۲۸۵ به برگزاری انتخابات در آذربایجان تن داد. آزادی‌خواهان تبریز برای آنکه بر کار انتخابات نظارت کنند، نهادی به نام "مجلس ملی" را به وجود آوردند. فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز (مرکز غیبی) در تأسیس آن مجلس دست داشت.» سپس مجلس ملی تبریز خود را انجمن ملی نامید، و سرانجام «انجمن ایالتی آذربایجان» خوانده شد. یزدانی می‌افزاید که انجمن پس از پایان گرفتن انتخابات به کار خود ادامه داد و دایره‌ی وظایفش را چنان گسترده که «در همه‌ی امور دولتی و مملکتی» به دخالت می‌پرداخت. انجمن در بهمن ۱۳۸۵، و در اثنای جنبش مشروطیت، به مسلح شدن تبریزی‌ها برای مقابله با استبداد قاجاری کمک کرد. به این ترتیب، گروه‌های مسلحی هوادار مشروطه مشهور به «مجاهدین» در تبریز و برخی از شهرها تأسیس شدند که به نوعی شاخه‌ی نظامی انجمن ایالتی بودند. «به پشت‌گرمی مجاهدان انجمن سرپا ایستاد و در برابر مخالفان خود [و هواداران سلطنت قاجار] پایداری کرد. حتی تأمین آذوقه‌ی شهر به یاری مجاهدان صورت می‌گرفت. انجمن ایالتی به کمک این گروه تا حدی از دامنه‌ی احتکار غله کاست.» (صص. ۵۴-۵۸)

### کمیت‌های محلی حزب سوسیال دموکرات روسیه نیز در فراخوانی آن دسته از اعضای خود

را که تجربه‌ی کار نظامی داشتند فراخواند تا با اسلحه و مهمات به تبریز بروند.

موقعیت سیاسی و اجتماعی آذربایجان در آن دوره زمینه‌ی رشد نیروی مجاهدین را فراهم کرده بود؛ نظام قدیمی قاجار در حال فرو ریختن بود و نظام متمرکز پهلوی نیز هنوز تأسیس نشده بود. البته این به نوبه‌ی خود سبب هرج و مرج هم شده بود: «شهرهای خوی و اردبیل و مراغه صحنه‌ی زد و خورد بین گروه‌های رقیب بود؛ در پیرامون سلماس و ارومیه و خلخال راهزنی می‌شد؛ عشایر سرکشی می‌کردند.» (ص. ۵۸) در چنین وضعیتی بود که بسیاری از لوطی‌های محلات نیز، همچون ستارخان و باقرخان، به مجاهدین پیوستند: «در اوضاع جدید اجتماعی، لوطی روزنه‌ی نجاتی در گروه تازه‌پای مجاهدان یافت. مجاهد، مانند او، عضو دارودسته‌ای بود؛ اسلحه به دست می‌گرفت؛ با کسانی چون انبارداران و محتکران و مأموران پیشین حکومتی می‌ستیزید؛ ... بنابراین، لوطی می‌توانست به مجاهدان بپیوندد و زندگی اجتماعی خود را، این بار به صورتی تازه، ادامه دهد.» رفتار ستارخان و باقرخان در دوره‌ی تشکیل نیروی مجاهد مؤید این گفته‌هاست. این‌گونه بود که در شرایط خاص تبریز آن زمان، سنت دیرین لوطی‌گری به سود پدیده‌ی تازه‌پای مشروطیت به کار گرفته شد. (صص. ۶۱-۶۰)

تصویب متمم قانون اساسی که شامل قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌شد به نوبه‌ی خود نتیجه‌ی فشار انجمن و مجاهدان تبریز بود. (ص. ۶۴).

مجاهدین قفقازی هم در جنبش مشروطه‌ی ایران فعال بودند: «چند تن از اجتماع‌یون باکو - مانند مشهدی اسماعیل، مشهدی محمدعلی خان و حاجی خان - در اوایل عصر مشروطه به تبریز آمده بودند... [حسن] تقی‌زاده می‌گوید چون آنها رخت جنگی قفقازی می‌پوشیدند، به نام مجاهدان قفقازی شهرت یافتند... این افراد در نتیجه‌ی زندگی در محیط طوفانی قفقاز... به مشروطه‌ی ایران نگاهی انقلابی داشتند.» (ص. ۶۵)

چرا باید برای یک قفقازی مشروطیت و تأسیس عدالت‌خانه و برقراری دموکراسی در ایران مهم باشد؟ آیا جز این است که هنوز دولت-ملت منطق محدودگر خود را تحمیل نکرده بود، و حس تعلقات فرامرزی و بین‌المللی سوسیالیستی میان مردم ایران و قفقاز و ترکیه وجود داشت؟ به این نکته در پایان مقاله باز خواهیم گشت. [7]

البته همکاری همه‌جانبه نبود و بین مجاهدان تبریزی و قفقازی تنش‌ها و رقابت‌هایی بر سر تعیین مرکز قدرت وجود داشت. مجاهدان قفقازی «خود را پیرو مرکزشان در باکو می‌دانستند و رهبری مرکز غیبی را نمی‌پذیرفتند. مرکز غیبی به نوبه‌ی خود زیر بار این نمی‌رفت که در تبریز، زادبوم خود، زیر بار سازمانی برود که مرکزش در قفقاز بود.» (ص. ۶۶) آن‌طور که احمد کسروی روایت می‌کند، «آن دو دسته در برابر یکدیگر نیرو آراستند.» کم مانده بود که در روزهای سی‌ام و سی‌ویکم خرداد بین آنها جنگ در بگیرد. [8]

ناآرامی ناشی از این تنش‌ها و عوامل دیگر سبب شد که شکایت از مجاهدان بالا بگیرد. در اواخر مهر ۱۲۸۶ روسای مجاهد به انجمن ایالتی تبریز فراخوانده شدند و تعهدنامه‌ای را در ۶ ماده تنظیم و امضاء کردند که بر اساس آن رفت‌وآمد مسلحانه در شهر قدغن می‌شد. البته مفاد تعهدنامه به علت مبارزه‌ی سیاسی در پایتخت و وضعیت آذربایجان اجرایی نشد. (صص. ۶۸-۶۹)

### کمک سوسیال دموکرات‌های قفقاز به مشروطه ایران بعد از کودتای محمدعلی شاه

محمدعلی‌شاه قاجار در چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ از تهران به باغ شاه رفت و چند روز بعد اعلامیه‌ی تلگرافی به سراسر کشور مخابره کرد که در آن «مشتی خائن خودغرض خودخواه» سبب تزلزل دولت و ملت اعلام شده بودند. انجمن ایالتی تبریز طرحی را برای برکناری شاه از مقام سلطنت ارائه داد. رشت، اصفهان و قزوین هم پشتیبانی خود را از مشروطیت اعلام کرده بودند. سیصد مجاهد مسلح در تبریز در روز بیست و هفتم خرداد ۱۲۸۷ آماده‌ی حرکت به پایتخت شدند. ستارخان و باقرخان، دو لوطی و جوانمرد شناخته‌شده، در اردوی اعزامی بودند و هرکدام سرکردگی پنجاه سوار را بر عهده داشتند. (ص. ۷۳)

طرفداران مشروطه هم در تبریز فعال شدند. میرزا حسن مجتهد، از روحانیون محافظه‌کار، اعلام کرد که مشروطیت با شریعت تعارض دارد. او تلگرافی برای شاه فرستاد و جهت‌گیری شاه بر ضد مشروطیت را



ستایش کرد. مخالفان مشروطه (از جمله رؤسای برخی ایلات منطقه با سواران خود) در «انجمن اسلامی» گرد آمدند. انجمن اسلامی یکی از سنگرهای مهم مقابله با مشروطه خواهان تبریز بود. این انجمن کمی پیش از شروع مقاومت تبریز در مقابل قوای محمدعلی شاه تشکیل شد و سرانجام توسط مشروطه خواهان برچیده شد اما در آن زمان چندهزار تفنگچی در کوی شتربان تبریز آماده ی نبرد با مشروطه خواهان شدند.

در دوم تیرماه ۱۲۸۷ محمدعلی شاه با کودتا مجلس را به توپ بست و نظام مشروطه را در تهران برانداخت. در تبریز اما مبارزه ی چندماهه ی مجاهدین علیه هواداران استبداد آغاز شد. مشروطه خواهان تبریز یازده ماه در برابر تهاجم نیروهای دولتی پایداری کردند و پس از نبردی بسیار دشوار (که در کتاب یزدانی به صورت مبسوط شرح داده شده) توانستند نیروهای دولتی را شکست دهند. سازمان دهی مشروطه خواهان تبریز در دوره ی مقاومت را عمدتاً سوسیال دموکرات ها و انجمن ایالتی شهر بر عهده داشتند.

در این دوازده ماه تبریز چند بار توسط نیروهای دولتی و با همدستی گروه های عشایری حامی حکومت غارت شد. رهبر نیروهای دولتی مدافع استبداد رحیم خان چلبیانلو، ملقب به سردار نصرت، فرزند یکی از سران عشیرت چلبیانلو در قرمداغ آذربایجان بود. (بر اساس برخی روایت ها او در سال ۱۲۹۰ به حکم انجمن ایالتی تبریز در ساختمان ارگ کشته شد.) سرکنسول انگلیس در تبریز یکی از صحنه های جنگ در محلات تبریز را چنین شرح می دهد: «نیروهای دولتی، متشکل از سربازان و افراد ایل چاردولی، به کوی حکم آباد رخنه کردند. اما چاردولی ها، به جای آنکه پیشروی کنند سرگرم غارت خانه ها شدند. نیروی کمکی مجاهدان فرصت یافت که به منطقه ی درگیری برسد و دشمن را عقب براند.» (یزدانی، صص. ۸۲-۸۱)

تزار روسیه از محمدعلی شاه حمایت می کرد، و سوسیال دموکرات ها و کمونیست های روسیه و قفقاز از انقلابیون و مجاهدان. از عجایب روزگار آنکه بخشی از همان سوسیالیست ها بعداً دیکتاتوری فراگیری در شوروی، به ویژه در دوران استالین، تأسیس کردند.

پس از کودتا و در اوایل دوره ی یکساله ی موسوم به استبداد صغیر (۱۲۸۸-۱۲۸۷)، حسن تقی زاده (که دستکم در جوانی [9] به سوسیال دموکرات ها گرایش داشت و نماینده ی مجلسی بود که در آن زمان ویران شده بود) و حیدر عمواغلی خود را به قفقاز رساندند و به یاری احمد بی آقاوغلو مصمم شدند که به حمایت از تبریز بیایند. (احمد بی آقاوغلو شخصیت بسیار مهمی در ملی گرایی ترکی آذری است و افکارش از نظر تاریخی هم در جمهوری آذربایجان و هم در ترکیه فوق العاده مؤثر بوده است.) سوسیالیسم، بر خلاف روزگار کنونی، میان ارمنی ها و آذربایجانی ها هم زمینه ی همکاری فراهم کرده بود، چنانکه سوسیال دموکرات های قفقاز و اجتماعیون عامیون ایرانیان از کمیته ی دانشناکسوتیون ارمنیان و گرجی ها هم یاری جستند. ثروتمندان باکو نیز به مشروطه در ایران کمک مالی کردند. نریمانف، محمدامین

رسولزاده و مشهدی عزیزبی‌اوف هم برای یاری تبریز به کوششی بزرگ برخاستند و کمیته‌های کمک‌رسانی تأسیس کردند. (ص. ۹۴)

کمیته‌ی محلی حزب سوسیال دموکرات روسیه نیز در فراخوانی آن دسته از اعضای خود را که تجربه‌ی کار نظامی داشتند فراخواند تا با اسلحه و مهمات به تبریز بروند. این از آن رو بود که، «به اعتقاد سوسیال-دموکرات‌ها، هرچند انقلاب روسیه [در سال ۱۹۰۵] شکست خورده بود، اما مبارزه‌ی انقلابی در کشورهای ایران، عثمانی، چین و هند دور تازه‌ی نبرد بین‌المللی در راه انقلاب اجتماعی را می‌گشود.» علاوه بر این، «مسلمانان قفقازی - چه عضو سازمان همت و چه غیرسوسیالیست - انگیزه‌ای قوی داشتند... هم عوام و هم روشنفکران قفقازی، پیوند ژرف تاریخی و فرهنگی و مذهبی با ایران داشتند که عمیق‌تر از پیوند آنها با جامعه و فرهنگ روسی بود.» (یزدانی مقدم، صص. ۹۵-۹۴)

### نتیجه‌گیری: مشروطه، انقلابی پیش از تشکیل دولت-ملت‌ها

انقلاب مشروطه در فضای چندفرهنگی سه امپراتوری رخ داد: امپراطوری تزاری روسیه، امپراتوری قاجار در ایران و امپراتوری عثمانی. ویژگی امپراتوری‌ها، که عمدتاً مربوط به پیش از دوران انقلاب صنعتی هستند، این است که چندفرهنگی بودند و افراد از قومیت‌ها/ملل و زبان‌ها و ادیان گوناگون به راحتی (و بدون نیاز به ویزا!) در مرزهای آنها تردد می‌کردند. در آن زمان، این امر در مورد آذربایجان ایران و قفقاز و آناتولی ترکیه صدق می‌کرد.

گفتیم که بعضی از اعضای اصلی اجتماع‌یون-عامیون قفقازی‌الاصل، و بسیاری دیگر ایرانیان مهاجر در قفقاز بودند. در قرن نوزدهم میلادی و پیش از ایجاد دولت-ملت‌ها، افراد می‌توانستند به راحتی میان تبریز و باکو و شمال و جنوب ارس جابه‌جا شوند و در جنبش اجتماعی فرامرزی و فراگیری مانند مشروطه مشارکت کنند. اما مرکزکشی‌های سفت و سخت و قوانین و مقررات پیچیده‌ی کنونی در مورد شهروندی وضعیت را به کلی تغییر داده است.

کمی پس از وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) - که تنها چند سال بعد از مشروطه رخ داد - هر سه امپراتوری قاجار و عثمانی و تزاری سقوط کردند و چند دولت-ملت جایگزین آنها شدند. در مورد شوروی وضعیت تا حدی پیچیده‌تر بود زیرا اتحادی سوسیالیستی از دولت‌ملت‌ها، به جای یک دولت-ملت واحد، جای امپراتوری تزاری را گرفت.

ایران و قفقاز و آناتولی که از نظر تاریخی مناطقی عمدتاً چندزبانی بودند، به تدریج به مناطقی با تنها یک زبان رسمی بدل شدند که در آن دولت‌سازی تنها مبتنی بر یک هویت قومی/ملی بود. البته این امر تنها منحصر به این منطقه نبود و در واقع تقلیدی از اروپا بود.

علاوه بر این، ریشه‌ی برخی تنش‌های امروز در منطقه‌ی قفقاز را - که نبرد دوم قره‌باغ و تنش اخیر میان ایران و جمهوری آذربایجان از جدیدترین نمونه‌های آن هستند - می‌توان بر اساس این تحولات توضیح داد. فرض کنیم که همچون دوران مشروطیت، امروز اعتراضی کارگری در صنایع نفت باکو رخ دهد [البته فضای سوسیالیستی اوایل قرن بیستم دیگر در باکو وجود ندارد و چنین احتمالی بسیار کم است]. در این صورت، آیا کارگران ایرانی و ارمنی قادر خواهند بود در آن اعتصاب با کارگران آذربایجانی همسو شوند؟ آیا اصولاً مبادله‌ی نیروی کار که در آن زمان میان مناطق این ناحیه برقرار بود همچنان به آسانی ممکن است؟ پاسخ آشکارا منفی است. به علت تشدید خصومت میان آذربایجان و ارمنستان احتمالاً هیچ کارگر ارمنی‌ای در صنایع نفت آذربایجان مشغول به کار نیست، و کارگران ایرانی هم باید ویزا و اجازه‌ی کار بگیرند که به نوبه‌ی خود بسیار پیچیده است.

غلبه‌ی منطق دولت-ملت در این منطقه تعادل نیروها را به سمتی برده که تنها چند دهه پس از انقلاب مشروطه وقوع رویداد مشابهی با مشارکت نیروهای فرامرزی، اگر نگوییم ناممکن، بسیار دشوارتر شده است. در ایران، پس از تأسیس حکومت پهلوی و رواج ایدئولوژی باستان‌گرا نوعی سیاست همگون‌سازی از بالا به پایین در کشور آغاز شد. اساس ایدئولوژی جمهوری آذربایجان هم در عمل ترک‌گرایی آذربایجانی است و جای چندانی برای چندفرهنگ‌گرایی (دست‌کم در مورد ارمنه) وجود ندارد. تأسیس جمهوریت در ترکیه نیز با سرکوب و انکار هویت کردی همراه بوده است. غلبه‌ی تفکر ملی‌گرای ارمنی نیز سبب شده تا امروز ارمنستان از مسلمانان و آذری‌ها تقریباً خالی بماند و ...

---

شماره‌ی صفحات در این مقاله مربوط به کتاب **مجاهدان مشروطه** است مگر اینکه خلافش ذکر شود [1]

ناکامی‌های اقتصاد دولتی شوروی یا تبدیل این حکومت، به‌ویژه پس از سلطه‌ی استالین، به نظامی [2]  
تمامیت‌خواه نکاتی کاملاً درست است که اینجا موضوع بحث ما نیست

بنگرید به مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، **خاطرات و خطرات**، تهران: زوار، ۱۳۴۴، ص. ۳۰ [3]

یزدانی در کتاب خود در داخل پارانتز معادل شمسی و قمری تاریخ‌ها را هم آورده که ما برای سادگی [4]  
آن را حذف کرده‌ایم

بنگرید به احمد کسروی، **تاریخ مشروطه‌ی ایران**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص. ۱۹۴ [5]

به نقل از فریدون آدمیت، **فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران**، تهران: انتشارات پیام، [6]  
۱۳۶۳، ص. ۱۴ پانویس

نقش سوسیال دموکرات‌های مرتبط با باکو، از جمله مشهدی اسماعیل میابی و حاجی خان، در تشویق به [7]  
آموزش نظامی مشروطه‌خواهان برجسته بود. این افراد تهاجم دولت تزاری روسیه به انقلابیون را به چشم دیده بودند و وقوع ضد انقلاب علیه مشروطیت را ممکن می‌دانستند و بنابراین به رهبران مرکز غیبی

گوشزد کردند که برپایی سازمان مسلح ملی برای رویارویی با نیروهای آزادی‌کش ضروری است. (پزدانی، ص. ۵۵) در این میان حاجی‌خان در سال ۱۳۹۰ به طرز فجیعی به دست نیروهای تزار روسیه در تبریز کشته شد.

بنگرید به کسروی، تاریخ مشروطه‌ی ایران، ص. ۳۹۱ [8]

[9] تقی‌زاده‌ی اول، به تعبیر همایون کاتوزیان در مقاله‌ی «سید حسن تقی‌زاده (سه زندگی در یک عمر)» (۱۳۸۲)

سایت آسو